



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجهه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این‌که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنیم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

موهای رنگ شده «بلوندش» که به قدر کفایت از زیر به اصطلاح روسری‌اش بیرون زده بود، از یک طرف و آرایش غلیظ و روپوش چسبانش از طرف دیگر، طعنه به «آنجلینا جولی» البته قبل از عمل «مامکتومی» می‌زد!

جلوی پیش‌خوان که قرار گرفت، تقاضای یک شربت سینه گیاهی خارجی داشت که چند وقتی بود که در بازار نبود. نوع داخلی‌اش را پیشنهاد کردم که با یک حالتی که برایش افت دارد، گفت: نه خودش را می‌خواهم. همان گونه که خرامان وارد داروخانه شده بود، خرامان هم از داروخانه خارج شد. رو به تکنیسین داروخانه کردم و گفتم: دیدی چطور می‌تواند به «آنجلینا جولی» گفت: تو در نیا، من درآمد! بعد هم مانده‌ام که ایران با این وسعت و تنوع آب و هوایی و گستره زیاد گیاهان دارویی از یک طرف، و کارخانه‌های خوب و استاندارد تولیدکننده داروهای گیاهی، چه نیازی به داروهای گیاهی خارجی دارد؟

همان شربت گیاهی خارجی ضدسرفه را که بعضی پزشکان، بیماران را با تجویزش سرگردان می‌کنند یکی از کارخانه‌های تولیدکننده داروهای گیاهی نیز می‌سازد، که هم اثرش با نوع خارجی تفاوت ندارد و هم قیمتش حدود یک چهارم نوع خارجی است. ما کشوری هستیم که می‌توانیم با ارزی که به این گونه داروها اختصاص می‌دهیم، چندین برابرش را نه تنها در داخل تولید کنیم، که پول را برای آموزش ماهیگیری هزینه کنیم، نه دادن ماهی به نیازمندان!

یادداشت ۲

توی شیش و بش مهر و امضای نسخه بیمه‌ای بودم که چند لحظه پیش رد کردم. از پشت پیش‌خوان داروخانه صدایم کردند. برگشتم دیدم که خانم نسبتاً مسنی همراه خانم جوانی روی نیمکت داروخانه نشسته‌اند و نسخه بیمار دیگری را جلویم دراز کردند.

داروها را که نگاه کردم، متوجه شدم که برای درمان درد مفاصل زانوها است. در حالی که نسخه را به تکنیسین داروخانه می‌دادم تا داروهایش را آماده کند، خانم مسن پرسید: آقای دکتر چند دوره هست که این داروها را می‌خورم، ولی خوب نشده‌ام. سؤال کردم بدتر که نشده‌اید؟

جواب شنیدم که: خیر.

ادامه دادم که: همین اندازه که وضعیت زانوهایتان ثابت مانده، دلیل تأثیر داروها است. بقیه‌اش هم که مربوط به «شناسنامه» است. ضمن این که حرفم را تأیید می‌کرد، حساب و کتابش را کرد و با خوشرویی به همراه همراهش داروخانه را ترک کرد.

یادداشت ۳

جلوی پیش‌خوان داروخانه که قرار گرفت، یک تکه کاغذ در دست داشت و از روی آن شروع کرد به خواندن:

قرص سرماخوردگی ۳ عدد، کپسول آموکسی‌سیلین ۵۰۰ میلی ۵ عدد و قرص آنتی‌هیستامین دکونژستانت هم ۲ عدد. وقتی از هر کدام به تعداد درخواستی ایشان

از درد بود، مچ دست چپش را با دست راست گرفته بود و تقاضای مچ بند کرد. مردی حدوداً چهل ساله بود و به سختی مچ دست چپش را رها کرد و شروع به واریسی مچ بند نمود. تکنیسین داروخانه هم داشت برایش شرح می‌داد که نحوه استفاده از آن چگونه است. کار توضیح که تمام شد، تکنیسین قیمت مچ بند را اعلام کرد. بنده خدا بدون هیچ عکس‌العملی دوباره با دست راستش دست چپش را گرفت و راهش را هم گرفت و رفت. بعد از رفتن آن مرد از داروخانه رو به تکنیسین کردم و گفتم: فکر کنم با شنیدن قیمت مچ بند، درد دستش خوب شد!

یادداشت ۶

در بین داروهایی که از داروخانه درخواست کرده بود و تماماً داروهای OTC بود، یک ورق ده تایی «ژلوفن» هم بود. راجع به چند دارو سؤال‌هایی داشت، که جواب تمام آن‌ها را گرفت. در مورد داروهایی هم که برای بیماری قبلی‌اش مصرف می‌کرد، سؤال‌هایی داشت که به ایشان پاسخ داده شد. دست آخر که دیگر داشت از داروخانه خارج می‌شد، پرسید: راستی آقای دکتر، فرق «ژلوفن» با «بروفن» چیست؟ به ایشان گفتم که: هر دو دارو یکی است، ولی «ژلوفن» به دلیل کپسول نرم بودن (سافت ژل) چون دارای جذب سریع‌تری است. بنابراین، زودتر اثر می‌کند.

بلیستر ده عددی دادم، رو به من کرد و گفت: نه از هر کدام به تعداد دانه‌ای می‌خواهم. هر چه گفتم که میزان مصرف این داروها طوری است که کمتر از یک بلیستر ده عددی نمی‌شود و امکان قیچی کردن بلیستر وجود ندارد، به خرجش نرفت. احتمالاً داروخانه را با ناوایی اشتباه گرفته بود و فکر می‌کرد در صف یک دانه‌ای یا صف دو دانه‌ای نان بربری ایستاده است.

یادداشت ۴

یک اسکناس ۵ هزار تومانی روی پیش‌خوان داروخانه گذاشت و تقاضای یک بسته «ویاگرای» ایرانی، که مقصودش «سیلدنافیل» بود، داشت. بلافاصله هم گفت: صد میلی گرمی باشد. دارو را که برایش آوردم و قیمتش را به او گفتم، کمی این پا و آن پا شد و گفت: قبلاً ارزانتر بود. توضیح دادم که دارو گران شده. کمی مکث کرد و گفت: پس یک بسته ۵۰ میلی گرمی‌اش را بدهید. تحویلش دادم و رفت. ایشان که از داروخانه خارج شد، رو به تکنیسین داروخانه کردم و گفتم:

اگر مشکل وی با سیلدنافیل ۵۰ میلی گرمی حل می‌شد، چرا تقاضای ۱۰۰ میلی گرمی آن را داشت، نمی‌دانم! ضمناً دارو غذا نیست که اگر نان و پنیر نبود، با نان خالی بسازیم. یا اگر نان خالی هم نبود، سرگشنه به بالین بگذاریم!

یادداشت ۵

وارد داروخانه که شد، با چهره‌ای گرفته که ناشی

یادداشت ۷

خانمی نسبتاً جوان، سراسیمه و ناراحت وارد داروخانه شد و اظهار داشت: یک نفر بیرون آپارتمان داروخانه با حالت عصبی افتاده و دارد لباس‌هایش را درمی‌آورد. پرسیدم: چه کمکی از دست ما ساخته است؟

گفت: اگر می‌شود یک قرص آرام‌بخش بدهید تا پلیس ۱۱۰ و اورژانس را که خبر کرده‌ایم، بیایند. به ایشان گفتم: قرص آرام‌بخش برای کار ایشان افاقه نمی‌کند. در چنین مواردی که مورد اورژانس است باید از آمپول آرام‌بخش استفاده کرد. خیلی خونسرد گفت: خوب آمپول آرام‌بخش بدهید.

پرسیدم: چه کسی تزریق کند؟

اظهار داشت: من تزریق می‌کنم.

گفتم که نه شما مجاز به چنین کاری هستید و نه بنده چنین اجازه‌ای دارم.

عذرخواهی کرد و همراه با خداحافظی از داروخانه خارج شد.

یادداشت ۸

امروز برای چندمین بار به تکنیسین داروخانه گفتم: باز هم بز آوردی!

مسئله از این قرار بود که: این تکنیسین ما هر وقت می‌خواهد به جای پول خرد مثلاً صد تومانی یا دویست تومانی چسب زخم یا دستمال جیبی به مراجعه‌کننده داروخانه بدهد، طرف بلافاصله یک صدتومانی مچاله شده، یا دویست تومانی از جنگ برگشته به طرفش دراز می‌کند و تکنیسین ما را در خماری می‌گذارد! این مسئله هم برای این اتفاق می‌افتد که تکنیسین ما به جای این که مبلغ پرداختی مریض را سرراست کرده و خودش را از شر پول خرد خلاص کند، باز هم به خرجش نمی‌رود و مبلغ غیر سرراست را به مریض می‌گوید (یعنی قیمت را اول سرراست بگوید، بعداً همراه با دارو، چسب یا دستمال کاغذی بدهد که مریض دو قیمت نشنیده باشد) و این طوری می‌شود که مجبور می‌شوم خطاب به او بگویم: دیدی باز هم بز آوردی!

